

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا. اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى، وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى، فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرِبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا، وَ أَبْلَغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

این آیهی مبارکه را به آن توجه می‌فرمایید که خدای متعال نقل می‌فرماید در سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون از عده‌ای از کسانی که این‌ها اهل جهنم و نار هستند. آن‌ها توجیه می‌کنند خرابی‌های خودشان را به این‌که «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (مؤمنون/106) ما آن شقاوت نفسانی مان باعث شد که به این بلیه دچار بشویم و ما انسان‌های گمراهی بودیم «رَبَّنَا أَخْرَجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (مؤمنون/107) تقاضا می‌کنند که خدایا ما را از این آتش بیرون بیاور، اگر ما دو مرتبه سرپیچی کردیم اهل معصیت شدیم آن وقت بله ما ظالم هستیم. خدای متعال چی می‌فرماید در جواب؟ «قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مؤمنون/108_110) کآن می‌فرماید که «قَالَ اخْسُوا فِيهَا» ذلیلانه در آتش بمانید و با من هم صحبت نکنید، چرا؟ چون فریقی از عباد من حرف‌شان این بود «رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» کسانی بودند توی دنیا که حرف‌شان این بود، اما شما چکار می‌کردید در مقابل آن‌ها؟ «فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا» آن‌ها را به مسخره می‌گرفتید «حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» از آن‌ها، به ریش آن‌ها به تعبیر ما می‌خندیدید. امروز این مجله‌ی خبیث و اصحاب خبیث

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/10/17

این مجله که این جور به ستون انقلاب و رهبری معظم و عظام امور ما این جور اهانت می کنند، مسخره می کنند، می خندند، این ها مصداق همین آیه مبارکه هستند. این ها جهنمی هایی هستند و اهل ناری هستند که آن جا خدای متعال به آن ها می فرماید شما کسانی را مسخره می کردید به کسانی می خندیدید که این ها دعای الی الله بودند، راهنمایان مردم به ارزش ها بودند، مردم را به اطاعت خدا، به زندگی تحت لواء احکام الهی دعوت می کردند. مگر کار رهبری دام ظلّه العالی غیر از این است؟ از جوانی، از نوجوانی تا امروز در این راه قدم های استوار برداشته، زندان ها و شکنجه ها و مشکلات و وقتی هم رهبری را به ایشان پیشنهاد کردند «و دموعه؟! یجری» اما آن وقت شما می آید این جور وقیحانه و ظالمانه نسبت به این شخصیت مؤمن عارف دلداده ای از خود گذشته این جور جسارت می کنید! شما «فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخْرِيًّا، وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» قهراً خدای متعال به آن ها می فرماید که «اَخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون». خدای متعال ان شاء الله این رهبری معظم دام ظلّه را برای هدایت امت ان شاء الله عمر طولانی با سلامتی و عافیت و هدایت های خاصی خودش عنایت بفرماید تا ان شاء الله این پرچم را به دست مولای عزیزمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه بسپارد و در کنار آن بزرگوار ان شاء الله به نوکری اسلام و فرمانبرداری از آن بزرگوار و همه ی ما ان شاء الله همه ی شیعیان و موالیان اهل بیت ان شاء الله اهتمام و اقدام بفرماید!

خب بحث ما به کجا رسید؟ «جواب البیان الثانی للاشکال» ظاهراً این جا بود بله؟

خب اشکال ثانی چه بود؟ اشکال ثانی این بود که این شخصیت های اعتباری ای که ما امروز داریم بخشی از آن ها، این ها امور عقلایی نیست، این ها ساخته و پرداخته ی دولت ها یا یک مجالس و پارلمان ها هست، این جور نیست که عقلاء این ها را ساخته باشند تا شما بگویید این مشمول ارتکازات عقلایی می شود که این ارتکازات عقلایی هم با انسان ها بوده در زمان معصومین علیهم السلام و امضاء شده به واسطه ی آن ها، اگر چه در خارج تحقق نداشته اما ارتکازش وجود داشته و آن ارتکاز امضاء شده، بنابراین این مصادیق مصادیق ارتکازی است که امضاء شده هست. این را نمی توانید بگویید، چون این ها مال عقلاء نیست. اگر ما بپذیریم می گوییم ارتکازات عقلایی که در نهاد عقلاء بوده است این امضاء شده از طرف شارع ولو این که مصادیقی از

او هم در خارج در آن زمانها پیدا نشده باشد. اما جایی که اصلاً مال عقلاء نیست بما هم عقلاء، مال دولت هاست، مال پارلمانها و مجالس است این نه. این اصل اشکال.

جواب این اشکال هم یک کلمه بیشتر نیست، یک مقداری حالا این جا طولانی شده عبارات و آن این است که منافاتی بین این که این دولتی باشد یا پارلمانی باشد و این که عقلائی باشد وجود ندارد و می شود چیزی مال دولت ها باشد ولی عقلائی باشد. آن روز مثالی زدیم مثل نکاح، فرض کنید که در ذهن مردم این است که نکاح مثلاً یک جمعیتی، مسلمانها یک نکاح خاصی دارند، یک شکل خاصی انشاء نکاح را با او درست می دانند، اما این درست دانستن این شیوهی خاص باعث نمی شود که بگویند اگر کسانی دیگر یک شیوهی دیگری داشتند که ما خودمان آن را درست نمی دانیم اما بگوییم آن درست نیست، نه «لکل قوم نکاح» و آنها کسانی که به آن نحو عمل می کنند ما آنها را ولدالزنا معاذالله و امثال ذلک نمی دانیم دیگر، می گویم «لکل قوم نکاح». این جا هم ممکن است عقلاء بگوییم آن که در ذهن شان است این است که هر گروهی، جمعیتی آمدند به واسطه ی مصالحی و در نظر گرفتن یک سلسله مناسبات و مصالح آمدند این کار را کردند این درست است ولو خود ما الان انجام نداده باشیم یا انجام هم نمی دهیم. پس بنابراین می شود بگوییم توی ارتکاز این است که اگر یک جمعیتی آمدند برای سامان دادن به امورشان این راه را اتخاذ کردند این شخصیت درست می شود، معاملات با او صحیح است، درست است، مالک می شود، ذمه دارد، ولو این که ما خودمان صلاح ندانیم مثلاً، ما خودمان ممکن است صلاح ندانیم و این را در خارج انجام ندهیم، اما اگر انجام دادند نه. مثلاً الان همین در زمان ما، این حقوقدانها یا این اقتصاددانهایی که مثلاً اینها در بحثهای علمی شان می گویند آقا بانک برای جامعه مضر است، می گویند چرا؟ مثلاً موجب تورم می شود، موجب ازدیاد نقدینگی در عالم خارج می شود و و موجب این می شود که اینها پولهای زیادی دارند، فرصتها را از مردم یک کشور مثلاً می گیرند، اینها چون خیلی ثروت دارند کارهای مهم را آنها می روند انجام می دهند و این فرصتهایی که می خواهند سرمایه گذاری بکنند از دست آنها گرفته می شود و می شمارند دیگر، فهرست می کنند یک سلسله مفاسدی را، آنهایی که قبول ندارند. اما در عین حال نمی گویند الان این ذمه ندارد، الان این معامله ای که با

این می‌کنی باطل است، می‌گویند الان بالاخره این‌ها حالا آمدند این شخص اعتباری را به وجود آوردند، ای کاش به وجود نمی‌آمد، اما حالا که به وجود آورده‌اند نمی‌گویند باطل است، ذمه ندارد، این شخص اعتباری محقق نشده، موجود نشده. پس بنابراین مقام این‌که خود این فرد بما هو هو عقلائى نباشد یعنی عقلاء دنبالش نرفته باشند منافات ندارد با این‌که اگر گروهی ولو آن گروه دولت باشد، ولو آن گروه مجلس باشد آمدند اعتبار کردند می‌گویند این موجود نشد، نه می‌گویند این موجود نشد، نمی‌گویند موجود نشد می‌گویند بله ما صلاح نمی‌دانستیم ولی حالا که کردند دیگر حالا موجود است دیگر چکارش می‌شود کرد؟ این است.

«جواب البيان الثانى للاشكال، مع أن فقهاء القانون يرون ضرورة منح الرسمية للشخص الاعتبارى من جهة الدولة، لكن هذا المطلب لا يتعارض مع عقائبة الشخصيات الاعتبارية و عدّ تصرفاتها نافذة عند العقلاء.» فرمود با این‌که فقهای قانون می‌بینند و معتقد هستند ضرورت اعطاء رسمیت برای شخص اعتباری را از جهت دولت. یعنی این‌ها می‌گویند باید دولت‌ها بیایند اعطاء کنند رسمیت را به یک شخص اعتباری تا مثلاً دولت معتبر نداند فلان صندوق را، می‌گویند این صندوق کأن رسمی نیست و قاچاق است و درست نیست و نباید باشد «لكن هذا المطلب لا يتعارض مع عقائبة الشخصيات الاعتبارية» اما این مطلبی که فقهای قانون و علماء و دانشمندان قانون می‌گویند این تعارض ندارد با عقلائى بودند شخصیت اعتباری‌ای که این‌ها درست کردند و یا رسمیت هم حتی نداشته باشد «و عدّ تصرفاتها نافذة عند العقلاء» معارضه نمی‌کند با شمردن تصرفات آن شخصیت‌های اعتباری نافذ نزد عقلاء. «غاية الامر يمكن أن يقال: إنه اذا كانت للدولة مشروعية عقائبة و تتوافق شروطها مع المصالح العامة، فيلزم رعاية شروطها لتنفيذ تصرفات الشخصيات الاعتبارية عند العقلاء.» نهایت چیزی که می‌شود گفت در این موارد این است که اگر آن دولتی که حالا می‌گویند باید رسمیت بدهد به یک شخص اعتباری، اگر آن دولت یک دولت مشروع عقلائى باشد و موافقت داشته باشد شروطی که آن دولت می‌گذارد با مصالح همگانی و عامه‌ی مردم، این‌جا لازم است رعایت نمودن آن شروط برای تنفیذ تصرفات شخصیت اعتباری عند العقلاء؛ نه این‌که آن شخصیت پیدا نشد، نه، می‌گویند اگر این شخصیتی که پیدا شده بخواهد تصرفاتش نافذ باشد باید آن شرایط را مراعات بکند. این دوتا مطلب است که با هم

تعارضی ندارد. یک وقت می‌گوییم آن شخصیت اصلاً پیدا نشد کأن لم یکن است، موجود نشد، یک وقت می‌گوییم نه آن شخصیت موجود شد اما چون دولت علی طبق المصالح العامه گفته فلان خصوصیت را باید مراعات بکنی، برای تنفیذ معامله‌ای که از او سر می‌زند این شرط وجود دارد. پس این دوتا نباید با هم خلط بشود. یکی این است که این موجود شده یا نه؟ می‌گوییم بله موجود شده، دو این است که حالا که موجود شد تصرفش نافذ است؟ بله می‌گوید نه این تصرفش وقتی نافذ است که آن شرطی را که دولت گذاشته یا مجلس قانون کرده است آن شرط باید مراعات بشود.

س: در مانحن فیه هم همین پیش می‌آید که آیا شارع اعتراف به وثوق؟؟ 15 به این شخصیت دارد یا نه؟ و الا شخصیت اعتباری که؟؟ فی الجمله در؟؟ شارع هم بود.؟؟ در مانحن فیه می‌خواهیم اثبات کنیم که شارع با امضای ارتکاز عقلاء آیا این را نافذ می‌داند یا نه؟ این هم جواب اشکال؟؟ مانحن فیه؟؟ ایشان؟؟ نمی‌دانند. دولت‌ها؟؟ کار به او نداریم. کار به این؟؟ شارع آیا این شخصیت اعتباری را نافذ می‌داند یا نه؟

ج: داریم می‌گوییم که پس بنابراین چی می‌شود؟ می‌گوییم پس وقتی با عقلائیت منافات نداشت این عقلائی، با ارتکازات عقلائی منافات ندارد پس بنابراین آن استدلال که می‌گفت وقتی ارتکاز عقلائی ممنوع نشد از طرف شارع، مردوع نشد از طرف شارع، مصادیق آن هم درست است. درست؟ پس بنابراین ربط پیدا کرد. ربطش این شد که همین عقلاء می‌گویند این محقق شده طبق ارتکاز خودشان، حالا که می‌گویند محقق شده است طبق ارتکاز خودشان، پس بنابراین مشمول آن تنفیذ شارع در عصر خودش می‌شود. خب «ولذا إن كانت تصرفات الشخص الاعتباری مشروعاً، فالظاهر أنه لا إشکال فی أنه لا یُفرّق العقلاء فی التصرفات بین الشخصیات الطبیعیة والاعتباریة ولو کان أحياناً یختلف ملاک شرعیة التصرف عند العقلاء مع ملاک الشارع الأقدس». می‌فرمایند که حالا، اگر تصرفاتی که شخص اعتباری می‌کند این تصرفات مشروع باشد. یک وقت می‌آید یک شخص اعتباری یک تصرفات اصلاً غیرمشروعی انجام می‌دهد. مثلاً فرض کنید آمدند یک صندوقی درست کردند برای کمک مثلاً به فرض کنید که یک جمعیت منحرفی. یا برای قاچاقچی‌ها یا برای مثلاً فرض کنید آن‌هایی که هروئین می‌آورند یا برای این که آن‌ها...، یا اصلاً یک شرکت درست کردند برای،

شرکت برای هروئینی‌ها و معاملات هروئینی، یک شرکت این‌جوری مثلاً درست کردند که آن اصلاً مشروع نیست پیش عقلاء. اما اگر یک جایی مشروع باشد، یک تصرفات مشروعیه‌ای را انجام بدهند؛ این تصرفات مشروعیه شخص اعتباری «فالظاهر أنه لا إشكال فی أنه لا یفرق العقلاء» در تصرفات‌شان، در تصرفات بین این شخص طبیعی که آدم‌های بروند این‌کار را بکنند یا این شخص اعتباری برود این‌کار را انجام بدهد. توی عقلاء فرقی نمی‌گذارند که این معاملات زید و عمرو و بکر و خالد بروند انجام بدهند که شخص طبیعی و ...، یا همین معاملات بر بروند و همین تصرفات را برود یک شخص اعتباری انجام بدهد. «ولو كان أحياناً یختلف ملاک شرعیة التصرف عند العقلاء مع ملاک الشارع الأقدس». اگرچه تفاوت هم بکند. یعنی عقلاء که می‌آیند می‌گویند این درست است به لحاظ یک سلسله مصالح و محاسبات باشد و شارع به لحاظ مصالح و ملاحظاتی دیگر بفرماید که درست است. این اختلاف در مبانی و این‌که آن زیربناها و آن علت‌ها با هم تفاوت می‌کند این در آن چیزی که ما دنبالش هستیم که این تصرفات صحیح است و درست است، در این جهت اثری نمی‌گذارد.

س: ارتباطش با ماقبل چی بود؟

ج: بله؟

س:؟؟؟ 18:49 برای چی گفت؟ ارتباطش با ماقبل چی بود؟

ج: این است که پس این شخصیت را موجود می‌بینند. حالا که موجود می‌بینند اگر تصرفاتی که این شخصیت موجود دارد انجام می‌دهد. این تصرفات اگر مشروع باشد خودش، اگر این تصرفات خودش مشروع است دیگه فرقی نمی‌بینند که آدم برود انجام بدهد یا این شخصیت اعتباری انجام بدهد.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: نه، لازم است عرض می‌کنم یک قدری این‌جا تفصیل غیرلازمی داده شده، همان جواب اصلی یکی دو خط، همان جواب اصلی همان است.

«وفی النتيجة إن باعت الشركة شيئاً أو اشترت أو اقتضت من البنك، وكانت هذه التصرفات مشروعاً عند العقلاء، فإنهم يحكمون بصحة ونفوذ تصرفاتها، كما لو صدرت هذه التصرفات من الأشخاص الطبيعيين وحكموا بصحتها ونفوذها». در نتیجه، نتیجه این بحثی که کردیم که گفتیم فرقی بین عقلاء بین شخص اعتباری و حقیقی نیست. حالا اگر شرکت بیاید بفروشد یک چیزی را یا بخرد یا قرض بگیرد این شرکت از یک بانکی و این تصرفات مشروع باشد. یعنی این فروختن، این خریدن، این قرض گرفتن مشروع باشد، نزد عقلاء مشروع باشد، این‌ها «فإنهم» این عقلاء حکم می‌کنند به صحت و نفوذ تصرفات آن شرکت مانند زمانی که صادر بشود این تصرفات از اشخاص طبیعیین «و حکموا بصحتها ونفوذها» این‌جا عقلاء حکم می‌کنند به صحت و نفوذ این معاملاتی که او انجام داده. بیع و شراء اقتراض و امثال که انجام داده.

«فإن قيل: إن نفوذ تصرفات الشخص الاعتباری عند العقلاء منوط بقبول الدولة الشخص الاعتباری، وفی النتيجة فهذا الأمر أحد ملاکات مشروعیة الشخص الاعتباری عند العقلاء» اگر کسی این‌جا این مطلب را بگوید که تصرفات شخص اعتباری پیش عقلاء منوط است به این‌که دولت شخص اعتباری را بپذیرد. خب اگر این مشروط شد به این‌که دولت شخص اعتباری را بپذیرد پس اصلاً در تحقق شخص اعتباری پذیرش دولت دخالت دارد. پس شما چه طور می‌گویید که نه، بدون این‌که دولت بپذیرد این شخص اعتباری موجود می‌دانند آن را منتها می‌گویند تصرفاتش اگر نافذ بخواهد باشد باید با شرائطی که دولت می‌گوید هماهنگ باشد یا مجلس می‌گوید هماهنگ باشد. این معنای این مطلب این است که در وجودش، در تحققش اصلاً دخالت دارد که اگر موافق دولت نپذیرفت بگوید اصلاً تحقق ندارد. «فإن قيل: إن نفوذ تصرفات الشخص الاعتباری عند العقلاء» این منوط است به قبول و پذیرش دولت آن شخص اعتباری را. «وفی النتيجة فهذا الأمر أحد ملاکات مشروعیة الشخص الاعتباری عند العقلاء» در نتیجه این امر که منوط بودن به قبول دولت هست این می‌شود یکی از ملاکات مشروعیت شخص اعتباری نزد عقلاء و بدون آن اصلاً مشروع نیست، وجود پیدا

نمی‌کند. «قلنا: إن قبلنا مثل هذا الادعاء فلا منافاه بین ذلك و بین عقلانیة هذه الشخصیات الاعتباریة، وإن انكرنا هذا الادعاء وقلنا: إن مخالفة القانون بنظر العقلاء لیس مانعاً وضعياً لِنفاذ التصرفات، فالمطلب واضح».

جوابی که می‌دهند این است. می‌گویند که اگر این ادعا درست باشد و بگویند که باید دولت بپذیرد. خب اگر این را می‌پذیرید، می‌گویید دولت باشد بپذیرد، پس منافاتی باز ندارد بین این مطلب و بین عقلانیت شخص اعتباری. یعنی ما می‌خواستیم بگوییم باید عقلانی باشد دیگه، پس عقلاء خودشان دارند می‌گویند دولت اگر پذیرفت عقلانی پیدا می‌شود. وقتی هم این جور می‌شود پس می‌شود یک امر عقلانی. باز که امر عقلانی شد پس می‌شود طبق آن ارتکاز، پس بنابراین اگر این را پذیرفتیم. اگر این را هم نپذیرفتیم گفتیم عقلاء چنین حرفی را نمی‌زنند، اعم می‌دانند وجود او را، پس بنابراین باز هم موجود شده دیگه، فقط تصرفاتش منوط می‌شود. پس بنابراین شما چه بگویید، اگر بگویید این توی عقلاء مقوم است و تا این نباشد اصلاً می‌گویند این شخصیت به وجود نمی‌آید، چرا، پس بنابراین باز عقلانی است دیگه. وقتی عقلانی شد می‌شود همان که شارع فرموده. پس عقلاء می‌آیند می‌گویند چی؟ می‌گویند آقا، این صندوق تا دولت نپذیرد، تا مجلس نپذیرد، تا قانون نپذیرد، ما اصلاً می‌گوییم این صندوق وجود پیدا نکرده. خب اگر این است خیلی خب!

س:؟؟ 24

ج: این لازم نیست داشته باشد. چون گفتیم چیه؟ چون این استدلال براساس تقریب ثانی بود. براساس آن ارتکاز ذهنی است. خب اگر این عقلانی است یعنی توی ارتکازشان این است. اگر توی ارتکازشان این است ما هم داریم می‌گوییم ارتکاز شارع امضاء کرده دیگه. خب پس شارع همین را امضاء کرده چون عقلاء ...، اگر هم عقلاء این حرف را نمی‌زنند. می‌گویند ما حرف دولت و نمی‌دانم مجلس و این‌ها را مقوم تحقق شخص اعتباری نمی‌دانیم. بلکه می‌گوییم چی؟ بلکه می‌گوییم اگر آن‌ها گفتند، برای تصرفات لازم است. اگر آن‌ها طبق مصالح عامه حرف‌شان حساب است، محاسبه کردند، درست است. همین شرط درست دارند قرار می‌دهند. خب ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم شخص اعتباری عقلاً وجود دارد اما این تصرفش الان نافذ نیست. مثل این که می‌گوییم آقا، این طفل تصرفاتش نافذ نیست. نمی‌گوییم طفل وجود ندارد. می‌گوییم این

طفل هست ولی تصرفش الان نافذ نیست. یا می‌گوییم آقا، می‌گوییم مثلاً باکره ازدواجش اذن اب لازم دارد. معنایش این نیست که اگر اذن اب نبود این باکره وجود ندارد. این باکره بخواهد ازدواجش نافذ باشد، این تصرفش نافذ باشد مشروط به اذن اب است. خب این جا هم همین جور می‌گوییم. می‌گوییم آقا، این شخصیت اعتباری وجود پیدا کرده اما حق تصرفاتش منوط است به این که آن شرطی یا آن خصوصیتی که دولت گفته یا مجلس گفته محقق بشود و انجام بشود. مثلاً اگر دولت گفته مثلاً فلان شرکت‌های داخلی نباید با خارج معاملات داشته باشند مگر با اطلاع مجلس و اذن مجلس یا اطلاع دولت و اذن دولت. فرض کنید. خب معنایش این نیست که آن شرکت وجود ندارد. معنایش این است که آن شرکت وجود دارد اما چون مصالحی را در نظر گرفتند. برای این که مثلاً اجنبی‌ها و اعداء و دشمنان مسلط بر امور اقتصادی کشور نشوند گفتند آقا، باید این معاملات شما با خارج با اطلاع آن‌ها باشد، با اذن آن‌ها باشد. معنایش این است که معاملات شما بدون اذن آن‌ها باطل است. اما نه این که شما شرکت نیستید.

س: شرکت قانونی نیست دیگه، می‌شود این جور گفت؟؟؟

ج: نه، شرکت قانونی هم هست اما این معامله‌اش نافذ نیست. این معامله خاصی که دارد با خارج می‌کند این معامله می‌گوید باطل است آقا، نافذ نیست. پس بنابراین یا شما می‌گویید که وقتی دولت چنین حرفی زد اصلاً شرکت محقق نمی‌شود مادامی که این نباشد. پس عقلائی‌اش همین می‌شود. عقلاء این را می‌گویند. اگر نه، بگویید که عقلاء این حرف را نمی‌زنند. می‌گویند تصرفاتش نافذ نیست تا آن. این هم باز همین جور است. پس بنابراین می‌فرمایند که العقلاء «قلنا: إن قبلنا مثل هذا الادعاء فلا منافاة بين ذلك و بين عقلانية هذه الشخصيات الاعتبارية»، اگر این حرف را قبول کنیم که مقوم است. پس بنابراین باز هم عقلائی می‌شود. «وإن انكرنا هذا الادعاء وقلنا: إن مخالفة القانون بنظر العقلاء» این مانع نیست. «وضعياً لنفاذ التصرفات»، گفت نه، معاملات هم درست است و آن شرکت هم سر جای خودش هست. معاملات هم درست است ولو این که وضعياً درست است ولو این که بحسب قانون هم بیایند این را بگیرند، زندان بکنند یا یک جریمه‌ای بر گردنش بگذارند.؟؟ شرکت درست بوده و سر جای خودش هست. خب و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/10/17

س: ...

ج: ما از این جا برویم که (متفرقه)

پایان